

بیغما

شماره مسلسل ۳۵۳

سال سی ۴۱

بهمن ماه ۱۳۵۶

شماره یازدهم

استاد عباس زریاب خویی

افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه

موضوع این مقاله نظری است درباره علت ظهور افسانه فتح الحضر یا حتره و خیانت دختر ضیزن پادشاه آن و کیفری که این دختر بجهت خیانتش، بنا بر این افسانه، از پادشاه ایران دیده است؛ و نیز درباره علت اختلافی است که در این باره میان گفتار فردوسی در شاهنامه با گفتار مؤلفان دیگر بوجود آمده است. برای بیان این نظر ناچارم که مختصری درباره الحضر و تحقیقات دانشمندان در آن باره، بعنوان مقدمه، برای روشن شدن ذهن آن عده از کسانی که ممکن است باموضوع آشنا نباشند معروض بدارم.

شهر الحضر یا حتره در مغرب دجله در ۸۰ کیلومتری مدائن و ۱۴۰ کیلو - متری جنوب غربی موصل در وسط بیابانی که نهر ثرثار از آن میگذرد واقع بوده است. این شهر از نوع شهرهای کاروانی بود که بر سر راه تجارتی میان ایران

وروم و خلیج فارس قرار داشته‌اند و چون مانند شهرهای کاروانی مستقل دیگر از کالاهای تجارتي مالیات میگرفت ثروت زیادی در آن جمع شده بود که طمع فاتحان و سرداران را برمی‌انگیخت. این شهر در قرن نخستین مسیحی بوجود آمده و در قرن دوم به اوج ترقی خود رسیده و در نیمه اول قرن سوم مسیحی به دست دولت ساسانی افتاده و منهدم شده بود. الحضر پس از انهدام دیگر روی آبادی ندید اما ویرانه‌های آن هنوز هم پابرجاست و مایه شگفتی سیاحان و باستانشناسان است. وصف آثار این شهر در قرن نوزدهم در مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی انگلستان، مجلد نهم، بقلم راس Ross و در سال یازدهم همان مجله بقلم اینزورث Ainsworth آمده است. سر اورل استاین در مجله انجمن پادشاهی آسیائی مقاله‌ای بعنوان «جاده قدیمی میان الحضر و منازل رومی» منتشر کرده است و نیز در مجله جغرافیائی در سال ۱۹۴۰ مقاله بعنوان «نظری به مرز رومیان و عراق ماوراء اردن» منتشر ساخته است. نخستین تحقیق علمی را درباره الحضر نولد که در تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان از روی تاریخ طبری کرده است. پس از او مورخان و باستانشناسان اروپائی و عراقی مانند هر تسفلد و مار کوارت و کریستن سن و آندره و کاکو Caquot و انسلین و التهامیم و ناجی الاصلیل و فؤادسفر و اوتس Oates و ماریک درباره تاریخ الحضر و کتیبه‌های آن بحث کرده‌اند. فؤادسفر کتیبه‌های آرامی آن را خوانده و در مجله سومر عراق منتشر کرده است. ناجی الاصلیل کتیبه‌های لاتینی آنرا یافته و اوتس و ماریک درباره کتیبه‌های لاتینی و آرامی آن مقالاتی نوشته‌اند.

شهر الحضر باقلعه مستحکمی که داشته است در داخل شاهنشاهی اشکانی قرار داشته است و از مجسمه‌های پارتنی که در آن پیدا شده و نیز از بعضی نامهای پارتنی بزرگان آن معلوم می‌گردد که بستگی فراوانی به شاهنشاهی اشکانی داشته و به عنوان تابع و متحد دولت پارت در حملات ترازان و سپتیموس سوروس بخاک ایران در کنار دولت ایران بوده و در برابر این دو قیصر مقتدر پایداری کرده و حملات آنان را به باروی شهر برای تصرف خزائن آن بی‌اثر گذاشته است.

پس از آنکه اردشیر حکومت اشکانیان را بر انداخت بر صاحبان قلعه الحضر مسلم شد که این حکومت جدید وجود قدرتهای محلی را در داخل قلمرو خود تحمل نخواهد کرد و شاید هم بعلت روابط نزدیکی که با حکومت اشکانی داشته اند مانند دولت ارمنستان مصمم شدند که با رومیان بر ضد حکومت ساسانی متحد شوند . شاهد این اتحاد وجود چند کتیبه لاتینی است که در سالهای ۱۹۵۰ در قلعه کشف شد و وجود ارتباط میان الحضر و سپاهیان رومی را در سالهایی که اردشیر بر سر کار بوده است مسلم ساخت . شاهنشاه ساسانی مصمم شده بود که بوجود سیاسی و نظامی این قلعه در قلمرو خود پایان دهد و چنین هم شد. هنگامی که سپاهیان رومی در زمان شاپورد دوم معروف به ذوالاکتاف زیر فرماندهی یوویان از آنجا می گذشتند بشهادت عینی آمیان مدتی دراز از ویرانی شهر و قلعه آن می گذشت .

شرح تصرف این قلعه را مؤلفان اسلامی بصورت اسطوره نقل کرده اند: قلعه تسخیر ناپذیر بود و تنها باشکستن طلسمی که در آن تعبیه شده بود کشوده می شد . شاهنشاه ساسانی قلعه را محاصره می کند ولی موفق به کشودن آن نمی شود. دختر ضیزن پادشاه الحضر از بالای بارو شاهنشاه جوان را می بیند و شیفته او میگردد و با پیامی عشق خود را با او اظهار میدارد و می گوید که اگر شاهنشاه او را به همسری برگزیند راه تسخیر قلعه و شکستن طلسم را نشان خواهد داد . شاهنشاه می پذیرد و با فرا گرفتن راه شکست طلسم قلعه را می کشاید و با دختر ازدواج می کند. دختر شبی در بستر شاهنشاه بی آرام می شود و چون جستجو می کنند می بینند که برگ موردی که در درخت خوابش بوده است او را آزار می داده است. شاهنشاه از لطافت پوست او در شکفت می ماند و می پرسد که پدرش چه غذاهائی به او می داده است و دختر می گوید زرده تخم مرغ و کره و شهد زنبور تازه . شاهنشاه میگوید تو به چنین پدری خیانت کردی و معلوم نیست که بمن خیانت نکنی و دستور میدهد تا او را بر اسب یا اسبان سرکشی ببندند و بدوانند تا قطعه قطعه شود .

این افسانه را مؤلفان اسلامی با اختلافات و فرقه های فاحش نقل کرده اند .

گریستن سن در مقاله‌ای که در سال چهاردهم مجلهٔ اکتا اوریا تالیاً زیر عنوان شاهزاده خانم بر روی برگ مورد یا شاهزاده خانم بر روی دانهٔ نخود منتشر کرده است همه منابع را (بجز سیرهٔ ابن هشام) دسته‌بندی کرده و اختلافات اساسی آن را بدقت نشان داده است. من به این اختلافات تا آنجا که به موضوع بحث من مربوط باشد اشاره می‌کنم: نام شاهنشاه فاتح الحضر در عیون الاخبار ابن قتیبه و تاریخ سعید ابن البطریق «اردشیر» و در تاریخ طبری و البدء التاریخ و مروج الذهب و غرر اخبار ملوک الفرس و فارسنامهٔ ابن بلخی و مجمل التواریخ و معجم البلدان شاپور اول و در اخبار الطوال دینوری و اغانی و شاهنامه و سیرهٔ ابن هشام شاپور ذوالاکتاف است. نام پادشاه الحضر گاهی ضیزن و گاهی ساطرون است و تنها فردوسی نام او را ظاهر گفته است. دینوری و فردوسی پادشاه الحضر را از ساسانیان می‌دانند و بنا به بعضی از منابع دیگر این پادشاه یا از جر امقه (آرامی‌ها) و یا از عرب بوده است. بگفتهٔ بعضی پادشاه الحضر نخست به قلمرو ساسانیان حمله برده و شاهزاده خانمی را از دودمان سلطنت به اسارت گرفته بود و دختر خائن از این شاهزاده خانم و ضیزن پادشاه الحضر بوجود آمده بوده است. بگفتهٔ دینوری این شاهزاده خانم دختر نرسی و عمهٔ شاپور دوم بوده است و دختنوش نام داشته است. بگفتهٔ یاقوت ضیزن خواهر شاپور اول را بنام ماه به اسیری گرفته بود ولی نمی‌گوید که دختر ضیزن از این زن بوده است. فردوسی می‌گوید که دختر ضیزن از این زن بوده است. فردوسی می‌گوید که طاهر از پیوند نرسی دختری را که نومه نام داشته است به اسیری برد و از او دختری که مالکه نام داشت پیدا کرد. نام دختر خائن در اخبار الطوال و المحاسن و الاضداد ملیکه است و در بعضی منابع نام او نضیره آمده است.

طبری و یاقوت و اغانی می‌گویند حفظ باروی شهر بسته به طلسمی بود که در آن تعبیه شده بود. بطلان این طلسم بگفتهٔ طبری بدین گونه میسر می‌شد که کبوتر سبز رنگ طوقداری را بگیرند و بر پای آن باخون حیض دوشیزه‌ای چشم-آبی چیزی بنویسند و درها کنند تا بر باروی شهر بنشینند و شهر از هم پاشد. یاقوت

نوشته است که خون زن چشم آبی باخون کبوترسبز رنگ درهم آمیخته شود و به روایت دیگر او خون زن آبی چشم باخون کبوتری سبز آمیخته شود و با آن چیزی نوشته شود و در کردن قمری (ورشان) بسته شود و رها شود تا بر باروی شهر فرود آید. بعضی از منابع از طلسم سخنی نمی گویند و می گویند دختر راه قلعه را به فاتح نشان داد و یا به گفته فردوسی وعده دیگر شب هنگام پاسبانان و پدر خود را مست کرد و در قلعه را بر روی دشمن گشود. همه مؤلفان بجز فردوسی گفته اند که شاهنشاه ایران دختر را کیفر داد و تنها فردوسی از کیفر سخنی نمی گوید.

نولد که نخستین کسی است که شباهت این افسانه را با افسانه یونانی نیسوس و اسکولا دریافته است بی آنکه نشان دهد این شباهت از کجا ناشی شده است. خلاصه این افسانه یونانی بنا بر گفته اوید چنین است: نیسوس پادشاه مکارا در میان موهای خاکستری رنگ احترام انگیز سرش دسته ای از موی به رنگ ارغوانی درخشان داشت که استحکام باروی شهر و زندگی خود او بسته بدان بود. مینوس پادشاه کرت، فرزند زئوس و ااروپ، مکارا را محاصره می کند. سکولا دختر نیسوس از بالای بارو مینوس جوان را با رخسار زیبا و جامه های زربفت ارغوانی بر روی اسبی سفید برنگ شیر می بیند و چنان باو دل می بازد که خود و پدر و قوم خود را فراموش می کند. او به پدر خود خیانت می کند تا به آغوش مینوس راه یابد و نیمه شب که همگان در خواب بودند به اطاق پدر می رود و آن دسته موهای ارغوانی را به مقرض عشق و خیانت می برد و شهر بتصرف مینوس درمی آید. اما مینوس که از خیانت دختر متنفر است دستور می دهد تا او را به پشت کشتی به بندند و در دریا رها کنند. مینوس پس از مرگ بصورت عقاب دریائی درمی آید و اسکولا بصورت پرندۀ کوچک دریائی که پیوسته از سوی آن عقاب دنبال میشود. این داستان را اسخیلوس شاعر یونانی ذکر کرده است و شعرای دیگر یونانی مانند آپولودور نیز آن را به نظم کشیدند. در کتاب سیریس منسوب به ویرژیل شاعر و «مسخها» تألیف اوید این داستان به شعر لاتینی در آمده است. در جزئیات این افسانه نیز اختلافات هست.

نولد که میگوید داستان سقوط الحضر در مخلوط عجیبی از روایات ایرانی و عربی بما رسیده است و کریستن سن این اختلافات را به سه تحریر و تهذیب از خداینامه و یک منبع چهارم که روایت عربی مورخان حیره است و به هشام بن محمد کلبی میرسد برمی گرداند.

نظر اصلی کریستن سن در مقاله مذکور مجله اکتا اوریانتالیا بحث درباره مطلبی است که در قسمت کیفر بدختر خائن آمده است و آن اینکه قصه لطافت پوست دختر و احساس برگ مورد یا دانه نخود در رختخواب در میان اقوام هندو اروپائی در چه صورتهائی ذکر شده است. تا آنجا که اطلاعات من اجازه می دهد محققان درباره علت ظهور این افسانه و اختلافات آن و مخصوصاً اختلافات میان شاهنامه و منابع دیگر بحث نکرده اند و مطالب آینده کوششی است برای یافتن پاسخی به این مسأله.

بنظر من در پشت سر این افسانه و بعضی اختلافات روایات آن باید تعصبات قومی عربی و ایرانی را جستجو کرد. این یگانه مورد نیست و در اخبار رادیان اسلامی داستانهای هست که از تعصبات قبیله ای و قومی ناشی شده است. داستان معمول آمدن تبع به ایران در زمان ساسانیان و رفتن او به سند و قسطنطنیه از تعصب قبایل عربستان جنوبی پیدا شده است تا در برابر فتوحات مسلمانان که خلفا و سرداران شان از قبایل عربستان شمالی بودند مایه مباهاتی برای خود داشته باشند.

چنانکه اشاره شد شهر الحضر در برابر سپاهیان ترازان و سپتیموس سوروس ایستادگی کرد و تسلیم نشد ولی بدست حکومت ساسانی افتاد و ویران گردید. سپاهیان رومی که پس از آن به خاک ایران حمله می کردند در سرزمین عراق از دیدن آثار قلعه مستحکم الحضر، که بدست قیصران رومی فتح نشد ولی بدست ایرانیان افتاده بود به رشک و حیرت می افتادند. کاروانهای عرب که میان شمال و جنوب و شرق و غرب در حرکت بودند چون در پناه ویرانه های الحضر به استراحت می پرداختند بگفته نولد که از مشاهده آن آثار اعجاب انگیز نیروی تخیلشان

برانگیخته می‌شد و در تأسف بر گذشته پر شکوه آن اشعاری می‌سرودند که مقداری از آن در کتب تاریخ و دواوین شعرای جاهلی بر جای مانده است و از آن جمله است اشعاری از اعشی قیس و عدی بن زید. این رشک رومی با تخیل عربی دست بهم داده اسطوره فتح الحضر و خیانت دختر پادشاه آن را بوجود آورد. ایرانیان که به زور بازو و یا توسل به حیلۀ جنگی این قلعه را فتح کرده بودند نیازی به جعل اسطوره طلسم و خیانت دختر نداشتند.

غالب، فتح را نتیجه برتری قدرت نظامی خود میدانند اما مغلوب غالباً علت شکست خود را در جایی غیر از ضعف مادی و معنوی می‌جوید و آن را به گردش روزگار و نامساعدی بخت و خیانت دوستان و حیلۀ دشمنان و جادوی جادوان نسبت میدهد. در اینجا نیز چنین بود. این داستان به شکل اسطوره طلسم و خیانت دختر در خداینامه وجود نداشته است. این اسطوره ساخته و پرداخته طرف مغلوب است و رشک و شرمندگی رومیان (که چرا این فتح بدست آنها صورت نکرده بود) و افسوس و تخیل شعرای عرب آنرا بوجود آورده است. برای آرایش داستان خیانت مناسب‌تر از آن نبوده است که از اسطوره نیسوس و سکولا مدد بگیرند. این اسطوره را سربازان درس خوانده رومی از اشعار اسخیلوس و ویرژیل و پاورانیاس و اوید می‌شناخته‌اند و البته همیشه در میان سربازان رومی اشخاص با فرهنگی مانند آسیان بوده‌اند. از راه این سربازان این اسطوره از دماغه کورینت به وادی نرثار و از شهر مکارا به شهر الحضر منتقل شده است و شعرای عرب آن را در اشعار خود آورده‌اند و از آن جمله عدی بن زید شاعر نصرانی معاصر خسرو پرویز گفته است:

والحضر صبت علیه داهیه	شدیده ایدو منا کبها
ریبه لم نوق والدها	لجبهها اذ اضاع راقبها
فاسلمت اهلها بلیلتها	تظن ان الرئیس خاطبها
فکان حظ العروس اذ جثر الصبح	دماء تجری سبائبها

هنگامیکه خداینامه عبری ترجمه می‌شد مترجمان قسمت‌هایی را که در

اصل پهلوی نبود از روی داستانهای دیگر پهلوی و عربی به آن افزودند. داستان سربانی یولیانوس معاصر شاپور دوم و داستان بهرام چوبین از این قبیل است و اسطوره فتح الحضر نیز از این قبیل است.

برای اثبات این نظر دلیل عینی هم هست: طبری داستان الحضر را چنین آغاز می‌کند «و کان بحیال تکریت بین دجلة و الفرات مدینة یقال لها الحضر و کان بها رجل من الجرامقة یقال له الساطرون وهو الذی یقول فیه ابودؤاد الایادی: واری الموت قد تدلی من الحضر علی رب اهله الساطرون

این داستان که در طبری باین صورت با اشعار عربی همراه است نمی‌توانست با همین صورت در خداینامه پهلوی باشد. طبری پس از یک سطر می‌گوید «و زعم هشام بن الكلبي انه من العرب». پیداست که منبع طبری در اینجا راویان عرب است نه خداینامه اصلی. باز طبری در همین داستان می‌گوید: «فزع ابن الكلبي انه اقام سابور علی حصنه اربع سنين» و در میان داستان اشعاری از عمرو بن الة واعشى قیس و عدی بن زید درباره الحضر و ویرانی آن ذکر می‌کند. در سیره ابن هشام که کریستن سن نامی از آن نبرده است قصه الحضر از قول خلافة بن قره السدوسی که از راویان عرب است نقل شده است. منابع اغانی در داستان الحضر و اقدی و علی بن سلیمان اخفش (در کتاب المغتالین) از قول مفضل بن سلمه ضبی و هشام بن کلبی و اسحاق بن جصاص بنقل از راویان کوفی آمده است. از ظاهر عبارت یاقوت نیز می‌آید که راویانش در این قصه همه از عرب بوده‌اند.

ممکن است سؤال شود که آیا داستان فتح الحضر خالی از اسطوره طلسم در خداینامه بوده است؟ در پاسخ باید گفت که این داستان خالی از اسطوره طلسم و خیانت به احتمال زیاد در اصل خداینامه پهلوی وجود داشته است و مترجمان و محرران عربی خداینامه چون شکل افسانه‌ای زیبای آنرا در روایات عربی دیده‌اند آن را به متن خداینامه الحاق کرده‌اند. برای این ادعا مؤیدی نیز می‌توان پیدا کرد: چنانکه اشاره شد بعضی از مؤلفان فتح الحضر را به اردشیر اول و بعضی به

شاپور اول و بعضی به شاپوردوم (ذوالاکتاف) نسبت داده اند. ابن قتیبه در عیون الاخبار فتح الحضر را به اردشیر اول نسبت داده است و منبع خود را مستقیماً کتاب خداینامه (سیر العجم) ذکر کرده است و گفته است: «و قرأت فی سیر العجم». در این سخن حقیقتی هست و آن اینکه فاتح الحضر در حقیقت اردشیر اول بوده است و اینکه ابن قتیبه می گوید «و قرأت فی سیر العجم» دلیل بر این است که فتح الحضر بصورت عاری از اسطوره در متن خداینامه بوده است. محرز بودن اردشیر بعنوان فاتح الحضر از سندی یونانی معلوم می شود که در مصر پیدا شده و قسمتی از آن در «مجله پایپروس شناسی و سنگ نوشته ها» در سال ۱۹۷۰ بوسیله هاینریخس و کونن چاپ و ترجمه شده است. این سند از زبان مانی است و در حقیقت شرح حال اوست بقلم خودش. دانشمندانی که درباره مانی و گاهشماری ساسانی کار می کنند از این سند استفاده کرده اند از جمله خانم شومون در یادنامه پرومناش در مقاله ای زیر عنوان «شرکت شاپور اول در سلطنت و جلوس او» و آقای بهمن سرکاراتی در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه آذربایجان در مقاله زیر عنوان «اخبار تاریخی مانوی». در این سند مانی درباره وحی دوم خود می گوید: «هنگامی که بیست و چهار سال داشتم در سالی که الحضر به دست اردشیر گشوده شد و پسرش شاپور بزرگترین دیهیم را بر سر نهاد...».

مسائل گاهشماری که این سند درباره سال دوم وحی مانی و تاجگذاری شاپور اول بر می انگیزد موضوع سخن ما نیست و برای آن باید به مقاله های خانم شومون و آقای سرکاراتی رجوع کرد. آنچه برای ما در اینجا مهم است این است که مانی که خود معاصر اردشیر و شاپور اول بوده است فتح الحضر را به اردشیر نسبت می دهد. حال اگر این مطلب را با عبارت ابن قتیبه که میگوید «و قرأت فی سیر العجم» و بعد فتح الحضر را به اردشیر نسبت می دهد نسنجیم می توانیم نتیجه بگیریم که موضوع فتح الحضر بصورت واقعی آن و با انتساب به فاتح واقعی آن یعنی اردشیر در اصل خداینامه آمده بوده است و در این ترجمه ای که بدست ابن قتیبه بوده است اسطوره

الحضر و خیانت دختر از جای دیگر الحاق شده بوده است. دلیل ما عمل ناشیانه ایست که در این متن عیون الاخبار صورت گرفته است و گفته شده است که دختر پادشاه الحضر عاشق اردشیر شد. می دانیم که در حین محاصره الحضر اردشیر پیر بود و سال آخر سلطنت خود را می گذرانید. بنابراین عشق دختری جوان به مردی پیر، به آن شدت که موجب تسلیم قلعه و خیانت به پدر باشد، بعید می نماید. شاید همین نکته است که مؤلفان دیگر را واداشته است تا اصلاً داستان فتح الحضر را به شاپور جوان نسبت دهند تا عشق دختر و خیانت او را موجه سازند. اما منابعی که این داستان را به شاپور دوم نسبت داده اند، گذشته از اشتباه بجهت شباهت دو نام، خواسته اند میان حمله عرب به ایران در زمان شاپور دوم و فتح الحضر رابطه ای بوجود آورند. مسأله این که دختر پادشاه الحضر اصل ایرانی داشته است نیز باید الحاق راویان عرب باشد تا بگویند حتی خیانت نیز از سوی کسی بوده است که خون ایرانی داشته است.

برعکس راویان عرب که در پر داختن اسطوره الحضر عصبیت عربی داشته اند فردوسی در بازگو کردن این داستان عصبیت قومی خود را نشان داده است. درست است که فردوسی بخطا مائی را نیز در زمان شاپور زوالا کتاف گفته است اما نسبت دادن او این افسانه را به شاپور دوم برای آن بوده است که داستان را بشکلی که خود او می خواسته است در بیاورد یعنی تفصیر حمله به يك قلعه عربی را بگردن خود عرب ها بیندازد که تاخت و تاز را آنان آغاز کرده اند و چنین امری با دوران سلطنت شاپور دوم بهتر تطبیق میکند. فردوسی متوجه بوده است که اسطوره الحضر چنان ساخته شده است که برای ایرانیان مایه غرور و مباهات نباشد. از سوی دیگر این داستانی دلکش بوده است که مایه ای از عشق و تراژدی داشته است و برای شاعری مانند فردوسی گذشتن از آن بسیار سخت بوده است و بهمین جهت آن را به صورتی در آورده است که اگر در آن برای طرفی وهنی معنوی باشد آن طرف ایرانیان نباشند. فردوسی نام پادشاه الحضر را طایر گفته است که بعقیده من تصحیفی

و تحریری از طیزن است . طیزن بگفته نولد که باید صورتی از طیزن باشد زیرا در آرامی قدیم ض عربی به ت بدل می شده است و طیزن آباد که نام محلی است باید همان ضین آباد باشد . این مطلب را که طیزن آباد همان ضین آباد است یا قوت نیز در معجم البلدان (ذیل طیز نابان) گفته است و بگفته مؤلف فتوح البلدان طیزن آباد را ضین نابان نیز می گفته اند . بهر حال طایر که بزعم فردوسی از غسانیان بوده است سپاهی از اقوام گوناگون فراهم می کند و به طیسفون حمله می برد و پس از خرابی بسیار نوشته نام دختری را که از پیوند نرسی بوده است اسیر می کند و بسا خود می برد . پس از آنکه این دختر یکسال نزد طایر می ماند از او دختری بوجود می آید که پدر او را مالکه نام می نهد . پس از آنکه شاپور که همان شاپور زوالا کتاف باشد بیست و شش ساله می شود سپاهی گرد می کند و به انتقام ویرانگری های او به مملکت طایر که بقول فردوسی در یمن است می تازد و او را حصار می کند . بگفته فردوسی این محاصره يك ماه طول می کشد :

شب و روز يك ماهشان جنگ بود سپه را به دژ بر علف تنگ بود

این مطلب اگر با گفته هشام بن الكلبي که میگوید محاصره چهار سال طول کشید و باشعر اعشى قیس که می گوید :

اقام به شاهبور الجنو د حولین بضرب فیه القدم

یعنی طول مدت محاصره را در سال می داند مقایسه شود معلوم می شود که تعصب قومی در پرداختن داستان تا چه اندازه دخالت داشته است . بهر حال پس از يك ماه محاصره مالکه از دیوار دژ شاپور را می بیند و دلباخته او می شود و می خواهد شهر را تسلیم او کند زیرا با او از يك گوهر بود . به دایه اش می گوید :

پیامی ز من نزد شاپور بر به رزم آمده است او ز من سوری
بگویش که با تو زيك گوهرم هم از تخم نرسی کند آورم

شاپور عشق دختر را می پذیرد و دختر پدرش را شب مست می کند و سپاه شاپور را به درون قلعه راهنمایی می کند . بامدادان که طایر اسیر در پیشگاه شاپور

دخترش را با او بريك تخت می بیند درمی یابد که قصه از چه قرار است به شاپور
گوشزد می کند که از خیانت دختر بر حذر باشد :

چنین گفت کای شاه آزاد مرد نکه کن که فرزند بامن چه کرد
چنین هم تراز مهر او چشم دار زیگانگان زین سپس خشم دار
ولی شاپور میگوید که او بیگانه نیست و کار بجائی کرده است و خطا در حقیقت
از آن طایر است :

چنین گفت شاپور بد نام را که از پرده چون دخت بهرام را
بیاری و رسوا کنسی دوده را بر انگیزی آن کین آسوده را
فردوسی از کیفری که در منابع دیگر به دختر خائن می رسد سخنی نمی -
گوید زیرا اورا خائن نمیداند و بلکه اورا دختری میداند که از خاندان خود شاپور
است و تسلیم عشق بیگانه نشده است و بدینگونه انتقام اسارت مادر خود را کشیده
است .

با این ترتیب از پس افسانه ای که در طی قرنها پرورده شده است در دو نوع
نقل و روایت از يك افسانه چهره دوانگیزه عصیت عربی و ایرانی نمایان میگردد .
مآخذ :

تاریخ الرسل والملوك ، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری ، طبع لیبدن ،
ردیف اول ص ۸۲۷ - ۸۳۰

السیرة النبویه ، ابن هشام ، طبع مصر ۱۹۳۶ ، ج ۱ ص ۷۲ - ۷۶

اغانی ، ابوالفرج اصبهانی ، طبع دارالکتب ، ج ۲ ص ۱۴۰ - ۱۴۴

عیون الاخبار ، ابن قتیبه دینوری ، طبع دارالکتب ج ۴ ص ۱۱۹ - ۱۲۰

الاخبار الطوال ، ابوحنیفه دینوری ، طبع اروپا ص ۵۰ - ۵۱

معجم البلدان ، یاقوت حموی ، ذیل الحضرم

مروج الذهب مسعودی ، طبع شارل پلا ، ج ۲ ص ۴۰۱ - ۴۰۴

غراخبار ملوك الفرس وسیرهم ، طبع پاریس ص ۴۸۹ - ۴۹۴

شاهنامه فردوسی ، چاپ مسکو ، ج ۷ ص ۲۲۰ - ۲۲۵

المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ، جواد علی ، ج ۲ ص ۶۰۹ - ۶۱۹
 اخبار تاریخی در آثار مانوی ، بهمن سرکاراتی ، نشریه دانشکده ادبیات و
 علوم انسانی دانشگاه آذربایجان ، سال ۲۶ ص ۴۰۵ - ۴۲۰

TH . Noldeke , Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der
 Sasaniden , S 33 - 39.

A. Christensen, la Princesse Sur la feuille de myrte et la Princess
 sur le Pois, Acta Orisntalia, 14 P. 24 - 257.

A. Maricq, Classica et Orientalia, Paris 1655 P. 1 - 25

M. L. Chaumont, Corégencé et Avènement de Shahpuhr 1er,
 Mémorial Jean de Menasce, P. 133 - 146.

Ovid, Metamorphoses, The Loeb classical Library 1956, Book VIII.

از دکتر محمد سیاسی

نوای مرثیه

دوباره طفل دل من بهانه می گیرد
 نهال شکوه ز جانم جوانه می گیرد
 سکوت سرد مرا آه گرم می شکند
 فنان دل ره اشک شبانه می گیرد
 زمان، زمان بلوغ دروغ و نیرنگ است
 که جای هرچه، فریب و فسانه می گیرد
 نگاهها همه هستند بی تفاوت و سرد
 ببین که خلق، چه رنگ زمانه می گیرد !
 عقاب جور زهر سو که می گشاید بال
 کبوتر دل ما را نشانه می گیرد !
 به محتسب که تظاهر به میکشی دارد
 بگو شراب دروغین مرا نه می گیرد !
 ز عمق توده خاکستر فراموشی
 شرار سرکش شعری زبانه می گیرد
 طنین خنده من رنگ گریه می یابد
 نوای مرثیه ، بانگ ترانه می گیرد